

گزارشی از کتاب "پیرایه جان" ترجمه تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق ابن مسکویه

مهدی اخوان^۱

ترجمه، شرح و توضیحات: حسین قدمی

ناشر: آیت اشراق

تاریخ نشر: ۱۳۹۷ ش.

دوره چاپ: اول

قطع: وزیری

تعداد صفحات: ۳۲۸

تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق (یا طهاره الاعراق)، کتابی به عربی درباره علم اخلاق نوشته ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب رازی ملقب به مسکویه، فیلسوف قرن چهارم و پنجم. این کتاب مکرراً در هند و ترکیه و مصر و ایران و لبنان چاپ شده است. در فارسی بنا بر جستجوی نگارنده دست کم سه ترجمه از آن در سالهای ۱۳۸۱، ۱۳۸۳ و ۱۳۹۴ بدین شرح، منتشر شده است:

۱. تهذیب الاخلاق، ترجمه علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱. تهران.

۲. تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق: حکمت عملی، ترجمه مهدی نجفی افرا، انتشارات نورالتقلین،

۱۳۸۳. قم.

۳. تهذیب الأخلاق، مترجم: صلاح‌الدین سلجوقی؛ مصحح: محمدرضا وصفی، موسسه انتشارات عرفان،

۱۳۹۴.

البته میرزا ابوطالب زنجانی (متوفی ۱۳۲۹) تهذیب الاخلاق را با نام *کیمیای سعادت* به فارسی ترجمه کرده و آن را بهترین نوشته در فلسفه عملی دانسته است. این ترجمه یکدست نیست؛ گاه دقیق و مطابق متن است و گاه گزارشی است آزاد از متن. نصرت بیگم امین، بانوی مجتهد معاصر (متوفی ۱۳۶۲ ش)، نیز ترجمه‌ای با نام *اخلاق و راه سعادت* از این کتاب دارد که ترجمه دقیق نیست، بلکه به تصریح مترجم در مقدمه اقتباس و ترجمه است و افزوده‌هایی بر متن دارد که در حاشیه آورده است.

این کتاب را زریق به انگلیسی و محمد ارکون به فرانسه ترجمه کرده‌اند.

چند تصحیح از این اثر را در ایران ناشران مختلفی از جمله بیدار، زاهدی منتشر کرده‌اند.

اما مفصل‌ترین و منقح‌ترین تصحیح با مقدمه‌ای نود صفحه‌ای در باب که از زندگی و احوال او، آراء فلسفی او و تأثیر او از فلاسفه یونانی و اسلامی، و تأثیر او بر متفکران بعدی، و توضیحاتی در باب ترجمه‌های این کتاب و نیز

^۱. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، makhavan77@gmail.com

نسخه‌های خطی کتاب به کوشش سیدحسین مؤمنی از سوی انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی قم در سال ۱۳۹۴ منتشر شده است.

کتاب ابن مسکویه چنان اعتباری داشت که حاکم قهستان، ناصرالدین عبدالرحیم ابن‌ابی منصور، در مجلسی که ذکر این کتاب می‌رود، از خواجه نصیر می‌خواهد که آن را از زبان عربی به فارسی برگرداند. و البته خواجه با این بیان عذر می‌خواهد که عبرت زیبای آن کتاب را در سلخ کردن عین مسخ کردن است. و نیز به این دلیل که ابن‌مسکویه از ابواب حکمت عملی فقط به تهذیب الاخلاق پرداخته و سخنی از حکمت منزلی و حکمت مدنی نگفته است، قصد نگارش کتابی مستقل به زبان فارسی می‌کند که همان کتاب *اخلاق ناصری* است. اما در کتاب *اخلاق ناصری* مرتب به مطالب او با تعبیر "استاد ابوعلی رحمه الله" استناد می‌دهد.

اما ترجمه چهارمی از این کتاب اخیراً توسط حسین قدمی با عنوان "پیرایه جان" از سوی انتشارات آیت اشراق، منتشر شده است. مترجم مقدمه‌ای نگاشته است و در آن با تعریف علم اخلاق، و گزارشی بسیار اجمالی از زندگی علمی و آثار ابن‌مسکویه می‌دهد و به تفصیل کتاب *تهذیب الاخلاق* را معرفی کرده و به اجمال موضوعات مورد بحث در هفت مقاله آن را نه -چندان کامل- گزارش داده است. البته در برخی نسخه‌ها مقالات کتاب شش تا است.

مترجم متأسفانه در مقدمه خود، هیچ اشاره‌ای به نسخه‌های گوناگون این کتاب و نسخه مبنای ترجمه خود و نیز ترجمه‌های پیشین این کتاب و وجه ترجمه مجدد این کتاب نمی‌کند.

گزارش مترجم از مضامین این کتاب چنین است:

کتاب کم‌نظیر *تهذیب الاخلاق* با برگردان فارسی "پیرایه جان" پیوند میان نظرات فلاسفه اخلاق‌گرای یونان و آرای متقن اسلامی است که از یک شعور و وجدان بشری و سرشتی آگاه با پشتوانه و تجربه‌های علمی و عملی درآمد. مؤلف با داشتن قلمی عزتمند در یک منهج و شیوه علمی؛ موضوعات اخلاق و اسباب پیراهیدن را به خواننده انتقال داده است.

مطالب در دیدگاه ایشان در شمارگان فحوایی ذیل خلاصه می‌گردد:

۱. فلسفه اخلاق بر اساس جامعه انسانی شکل می‌گیرد و شامل همیاری‌ها رفتارها و تعاملات و تدبیرات می‌شود.
۲. ساختار اخلاق با ساختار جامعه برابری می‌کند و با هم در شدن آن دو شالوده محکمی خواهد داشت.
۳. نگارنده گرایش شگفت‌انگیزی به کتاب ارجمند علم الاخلاق، ارسطو و عنایت ویژه به نظرات فورفورئوس و تفاسیر تامس‌طیوس دارد.
۴. طبیعت نظرات اخلاقی نگارنده در جنبه‌های معرفتی و شناختی با ارتباط اخلاق با جامعه و در بعد واقعی به برپایی اصول اخلاقی بر اساس بیداری عقلانی می‌باشد و به متون نقلی محض منحصر نشده است.
۵. تجربه ابن‌مسکویه در اخلاقیات حد میانی اخلاق و عرفان است و این سبب شد تا به جای اخلاقی صوفیانه به اخلاق اجتماعی ارتباط یابد.
۶. مؤلف در نگارش نظریات اخلاقی خویش از اصالتی خاص برخوردار است و ریشه‌های فلسفه اخلاق یونان را با برگ‌ها و تنه قدرتمند میراث اسلامی آنها بخشیده است.

حال به گزارشی از این کتاب بر اساس این ترجمه، که در برخی عبارات بسیار ناروان است، می‌پردازیم. ساختار این کتاب در قیاس با کتاب مهم بعدی در سنت اخلاق فلسفی در بین متفکران مسلمان، یعنی *اخلاق ناصری*، کمتر نظم دارد، چرا که خواجه بخش تهذیب *الاخلاق/اخلاق ناصری* را به دو قسمت مبادی و مقاصد تقسیم می‌کند -مبادی که مقدمات در هفت فصل و مقاصد در ده فصل است- و نیز بسیاری از مباحث کتاب ابن‌مسکویه به بخش تدبیر منزل -همچون آداب خوردن و نوشیدن- و سیاست مُدن -مثل محبت و فضیلت صداقت و دوستی و سیاست پادشاهان- منتقل شده است.

مصنف با آوردن مقدمه‌ای غرض از نگارش کتاب و تعریفی از علم اخلاق را می‌آورد. نخستین بحث مقدمه، تقسیمی انسان‌شناسانه است در باب طبیعت و سرشت آدمی و پاسخ به این پرسش که آیا انسان سرشتی نیک دارد یا بد یا خنثا یا ترکیبی از هر دو؟ مصنف ظاهراً خود معتقد است آدمی در اصل آفرینش از خیر و شر مجرد است و با تربیت به نیکی و بدی می‌گراید. با این مقدمه ابن‌مسکویه معتقد است اندیشمندان علم اخلاق مراتب تربیت و تهذیب را در کتاب‌هایشان جای دادند و از سودمندترین آنها تهذیب *الاخلاق* است که ما در آن هستیم.

اما علم اخلاق به تعریف مؤلف، علمی است که بواسطه اصول و مبانی حال نفس را از منظر ماهیت طبیعت و علت وجود و فائده وجودش و وظیفه‌ای که بدان عمل می‌کند می‌شناسد. پس موضوع این علم نفس انسانی است و ساختار آن نیز از مقدس‌ترین و شریف‌ترین صناعات می‌باشد بدین خاطر وجود اولین چیزی است که در خط مشی بشری طرح‌ریزی شد. بدین توضیح که زنجیره این مهارت از آفریننده این احسان و ذات خداوندی نشأت می‌گیرد. سپس از فائده علم اخلاق برای مردم و جامعه می‌گوید.

سپس به **مقاله اول** با عنوان مبادی اخلاق، می‌پردازد که موضوعات آن چنین است: نفس و قوای آن، فضایل نفس، خیر و سعادت آدمی در قوه تمییز تفکر است، ضرورت همکاری برای تحصیل سعادت، قوای نفس سه تاست، اجناس فضایل و مبادی آنها، فضایل چهارگانه و مبادی آنها، نظریه حدوسط. در این مقاله با تعریفی از نفس که هم در مقابل جوهر جسمانی است و هم مقابل اعراض آغاز می‌شود و سپس خیر و سعادت آدمی را در آنچه مخصوص به اوست می‌داند و سپس بنا بر نظریه سه قوه‌ای دانستن نفس -ناطقه، شهویه و غضبیه- و هر قوه را دارای فضیلتی -حکمت و عفت و شجاعت- و هماهنگ بین قوا نیز بر مبنای فضیلت عدالت می‌داند. و سپس انواعی که تحت هر یک از فضایل می‌آید با تعریفشان می‌آید.

انواع تحت فضیلت حکمت عبارت‌اند از: ذکا و ذکر و تعقل و صفا، جودت ذهن، سهولت تعلم، انواع ذیل فضیلت عفت عبارت‌اند از: حیاء، دعت، صبر، سخا، حریت، قناعت و دماثت، انتظام، حسن هدی، مسالمت، وقار، ورع،

فضایل ذیل شجاعت: کبرنفس، نجده، عظم همت، ثبات، صبر، حلم، عدم طیش -سکون-، شهامت و احتمال کد و سخا و فرق این صبر و صبر در مجموعه فضیلت عفت آن است که این صبر در امور ترسناک است و آن در شهوات و خواسته‌های هیجان آورده می‌شود. البته خود سخا اصنافی دارد: کرم، ایثار، نیل، مواسات، سماحت و مسامحه.

فضایل ذیل عدالت: صداقت، الفت، صلح، رحمت، مکافات، حسن شرکت، حسن قضاء، تودد، عبادت، سپس بر مبنای معیار حد وسط دو طرف رذیلت همه این فضایل -جناس و انواع- را ذکر می‌کند.

در مقاله دوم، مؤلف ابتدا به تعریف خلق و خوی می‌پردازد و سپس مراتب مردم در پذیرش اخلاق و برتری دانش اخلاق نسبت به سایر علوم، هدف از صناعت اخلاق، تعرف کمال انسان، مراتب انسان بر حسب مراتب قوای نفس، راه رسیدن به کمال، نفس‌های سه‌گانه و تهذیب آنها، بحثی در تربیت نوزادان و کودکان، خلق حالتی برای نفس است که بدون اندیشه به کارها فرامی‌خواند و این حال دو قسم است آنچه در اصل مزاج است و طبیعی جلوه می‌کند دوم آنچه با خو گرفتن و عادت به دست می‌آید. اختلاف متفکران در باب اینکه آیا خلق طبیعی است می‌آورد. نظریه رواقیون، جالینوس، ارسطو.

مصنف سپس به کارکرد شریعت و ویژگی‌های خاص آدمی با اشاره به حدیثی از پیامبر -ص- می‌پردازد: فقط وجود انسان است که بهتر از هزار چیز مانند خود باشد.

کمال آدمی دو قسم است: دانایی و کارایی و فلسفه نیز از این جهت دو قسم می‌شود: یکی با قوه عالمه و دیگری با عامله کار دارد. و کمال انسانی نه در لذت‌های حسی -نظر جمهور از میان عوام فرومایه و ناآگاهان خطاکار در قول و فعل است- بلکه در لذت‌های قوه ناطقه و معنوی است. گرامی‌ترین انسان کسی است که بهره‌اش از نفس ناطقه بیشتر باشد و بر دو نفس دیگر -در میان نفس اماره و لواحه و ناطقه- چیره شود. سپس از بایسته‌های عاقل سخن می‌گوید. نفوس سه‌گانه را به سوار و سگ‌هایش تشبیه می‌کند که نباید تمرد کند.

در میانه این بحث ابن‌مسکویه از آداب پوشیدن و خوردن و نوشیدن و آداب ممنوع می‌گوید و سپس به مراتب موجودات از اجسام طبیعی تا آدمی می‌پردازد. و در همین جا نکته‌ای در باب حاکم و مدیران می‌گوید که باید فرض است که هر انسانی را به سعادتش راهنمایی کنند.

در مقاله سوم، مؤلف بحث از خیر و سعادت را پیش می‌کشد. و تفاوت آنها را بیان می‌کند. سعادت هر موجودی در کمال و تمامیت اوست که به او اختصاص دارد و لذا سعادت انسان بر خلاف سعادت اسب است. اما خیر بر مبنای تقسیم ارسطو تقسیم می‌شود به خیرات شریف، ستوده، بالقوه و سودمند. و در تقسیم دیگر خیراتی که به جهت ذاتشان تأثیرگذارند و یا به خاطر وجود دیگران. سپس خیرات را در قالب مقولات جوهر و عرضی بیان می‌کند. سعادت نیز بر اساس مکتب ارسطو پنج قسمت دارد: در تندرستی و ثروت و شهرت، توفیق و درست‌اندیشی اما مصنف سعادت را به دو قسم جسمانی و روحانی تقسیم می‌کند. مراتب فضایل مطلب بعدی است که ابن‌مسکویه می‌آورد. اولین مرتبه سعادت و آخرین مرتبه تشبیه به کردار الهی و خیر محض است. سیرت لذیذ نیز به سه قسم تقسیم می‌شود: لذت، کرامت و حکمت. جالب است که ابن‌مسکویه در میانه بحث از سعادت نظر ارسطو در مورد بقای نفس را می‌آورد.

ارسطو معتقد بود تا کسی نمیرد نمی‌توان گفت سعادت‌مند بوده یا نه و از طرفی افرادی با مصیبت‌های اتفاقی می‌میرند. عادت برترین خیر و لذت‌بخش‌ترین چیزهاست.

مقاله چهارم با عنوان عدالت، از مطلبی آغاز می‌شود که در اخلاق ناصری به شبه‌فضایل نامیده شده است کسانی که رفتاری فضیلت‌مندانانه انجام می‌دهند اما حقیقتاً فضیلت‌مند نیست.

مؤلف در این مقاله برای ورود به بحث عدالت مقدماً از راه‌های کسب مال در افراد آزاد و فاسق و بندگان بحث می‌کند و معتقد است عدالت در سه موضع وجود دارد: اموال، کرامات و معاملات. در همین زمینه باز سخن از کارکرد شریعت در پابندی به معاملات می‌رود. در مقابل ظالم برابری را باطل می‌کند و سه نوع دارد. پیشوای عادل به برابری حکم می‌کند. و اسباب زیان هم چهار است: شهوت و شریر و خطا و شقوت. ارسطو عدالت را سه قسم می‌داند: در مقابل پروردگار، در برابر دیگران و در برابر پیشینیان در ادای وصیت آنها. و پرستش پروردگار نیز بر سه وجه است در بدن و جان و مشارکت و معاملات. و انسان نزد خداوند مقاماتی دارد: موقنین، محسنین، ابرار و فائزان. و بدین منازل سعادت‌مند می‌شود. دلایل انقطاع از خداوند را می‌آورد.

بندگانی که چهار خصلت دارند تیره‌بخت و شقی هستند: تنبلی و بیکاری، حماقت و جهل، بی‌شرمی و وقاحت و تلاش در گناه.

مقاله پنجم، با عنوان محبت و صداقت، ابتدا به انواع محبت می‌پردازد: یکی آنکه شتابان بسته می‌شود و به شتابی دیگر باز می‌شود. دوم اینکه تند پیوستگی می‌یابد و کند گسسته می‌شود. سومی گونه‌ای که دیر ایجاد می‌شود و زود گشوده می‌شود. چهارم نوعی که با درنگ چیره می‌شود با درنگی بیشتر برجیده می‌شود. و اما مایه دوستی سه چیز است: لذت و خیر و سود. صداقت گونه‌ای از محبت است که خاص‌تر است. شریعت هم به محبت فرامی‌خواند. همین‌که به جماعت توصیه کرده است و نیز اجتماع در مسجد جامع و مکه. خلیفه پاسدار دین است. "علمای نخستین فقط کسی را که دین را پاس می‌داشت و جایگاه‌ها و دستورات و بازدارنده‌ها را حفظ می‌کرد 'ملک' می‌نامیدند و هرآن کس که از آن روی می‌گرداند او را 'متغلب و بد کردار خارجی' می‌نامیدند و او را شایسته نام پادشاهی نمی‌دانند."

سپس به ذکر انواع محبت با ذکر سبب هر یک می‌پردازد. محبت نیکان به هم نه به قصد لذت و نه سودجویی بلکه بخاطر تناسب جوهرشان است و هدف آن فضیلت‌خواهی است. با این رویکرد صدیق و دوست را چنین تعریف کردند: "او دیگری است او تو هستی، جز آنکه او به شخص بودن کس دیگری است و وجودش نادر شد و به دوستی جوانان و مردم عوام و غیرحکیمان اطمینان نمی‌شود زیرا اینان دوست می‌دارند و دوستی می‌کنند به خاطر لذت و منفعت در حالی که واقعاً خیر را نمی‌شناسند و اهدافشان نادرست است." اما پادشاه دوستی‌اش به مردم باید همچون پدر به فرزند باشد. و نسبت رعیت با هم همچون برادران. اما فقط محبت الهی است که بر آن آفت و آسیبی نمی‌رسد چرا که با کیفیات محسوس به حواس پنجگانه آمیخته نمی‌شود.

اما انسان شرور تمام کارهایش پست است. اما فرد خیر ذات و کردار خود را دوست دارد. و به نفس خویش شاد می‌گردد. و در ادامه به چگونگی انتخاب دوستی و آداب صداقت می‌پردازد. اگر خواسیم دوستی برگزینیم می‌پرسیم او با خانواده و دوستان قبلی چگونه برخورد کرده است. و سپس نظر ارسطو در باب سعادت کامل را می‌آورد که سعادت

کامل و خالص سعادت است که ویژه حق تعالی آنگاه فرشتگان و عابدان است و آسایش جسمانی از اسباب سعادت نیست.

اما در **مقاله ششم** به بحث از **صحت و حفظ سلامت نفس** می‌پردازد. آنچه نفس را بیمار می‌کند رذایل است و واجب است. "خاستگاه بیماری‌ها اگر از خودمان بود جستجو گردد و اگر نقطه آغازین او از ذات ما مانند اندیشیدن در چیزهای پست و جولان دادن فکر در آن و یا پنهان داشتن ترس در دل و هراس از اموری که بر ما وارد می‌شود و با منتظر ورود آن هستیم مورد عنایت باشد و نیز شهوت‌های تحریک‌آمیزی که قصد درمان آنها با روش مخصوص را داریم دقیقاً بررسی کنیم. اگر مبدأ آنها از مزاج و حواس ماست مانند ضعف و سستی که خاستگاه آن ضعف حرارت قلب به همراه تبلی و فراخی زندگانی و عشقی که شروع آن نگاه با فراغت و بیکاری باشد درمان تخصصی آن را نیز باید توجه کنیم. پزشکی جسم به تقسیم نخستین به دو قسم تقسیم می‌شود. نخست حفظ تندرستی آن وقتی که حاضر باشد و دیگری برگرداندن تندرستی وقتی که حاضر نیست." در آخر سخن از قناعت و شناخت فرد از عیوب خویش می‌رود.

و در **مقاله هفتم** به ادامه **معالجه نفس** می‌پردازد. از تهور و جبن و عجب و افتخار و مزاج و تیه و غدر و ضیم و غضب، شجاعت و عزت نفس و جبن و خور و خوف و انواعش و ترس از مرگ و علاج حزن بحث می‌کند و در آخر سخن کندی را درباره حزن می‌آورد.

بی‌باکی و ترس دو طرف شجاعت، آزمندی و رکود و کاهلی دو طرف عفت، سبک‌خردی و بی‌عقلی دو طرف حکمت، و ستم و مهانت -یعنی ظلم و انظلام- دو طرف عدالت است. عامل بی‌باکی و ترس نفس غضبناک است و اسباب زاییدن آن کبر و افتخار است و کشمکش و لجاجت و شوخی و غرور و تمسخر و حيله‌گری و ستم و انتقام‌جویی هدف همه اینهاست. و در ادامه کمی بیشتر از عوامل خشم و غضب سخن می‌گوید. ضمناً معتقد است گاهی گروهی این نوع از جور یعنی خشم را مردانگی و شجاعت می‌نامند ولی اینها تفاوت دارند. پس از معالجه غضب باید که ترس را نیز درمان کرد. و سپس به درمان خوف از راه درمان اسبابش می‌پردازد. مهم‌ترین ترس، ترس از مرگ است که یا برای کسی روی می‌دهد که معنای حقیقی آن را نمی‌داند و نفس کجا منتقل می‌شود و یا او گمان می‌کند جسمش موقعی که نابود می‌شود و ترکیبش تباه می‌شود ذاتش نیز از بین می‌رود، سپس نفس نیز نابود و ناپدید می‌شود در حالی که عالم موجود باقی خواهد بود یا این که در آن گونه که انسان جاهل بقاء نفس و کیفیت موضوع معاد را گمان می‌کند وجود ندارد و یا اینکه او گمان می‌کند که مرگ درد بزرگی است که با درد بیماری‌هایی که پیشتر به او رسیده بود بر وی وارد می‌شود و سبب فرود مرگ است متفاوت است. با اینکه او معتقد به کیفری است که بعد از مرگ بر او فرود می‌آید و با او انسان سرگردانی است که نمی‌داند چه چیزی بعد از مرگ بر او وارد می‌شود و یا بر مال و اسباب دنیوی که بعد از خود به جای نهاده تأسف می‌خورد. همه این گمانها باطل است.

مرگ هم دو گونه است ارادی و اختیاری و طبیعی. و افلاطون می‌گوید که با اراده خود بمیر با طبیعت زنده می‌شوی.

در آخر به درمان حزن و غم می‌پردازد. سبب حزن آرزو به اندوخته‌های جسمانی و طمع به خواسته‌های بدنی است. کسی که به این هستی فاسد حرص و رزد محزون می‌شود. آزمندی به غیرممکنات هم ناامیدی می‌آورد و ناامیدی همیشه موجب غمناکی است.

ابن مسکویه پس از ذکر بیماری‌های نفس و دمان آنها، می‌گوید: "چون گونه‌های این بیماری‌ها غالب را که ویژه نفس است بیان کردیم و درمان آنها را اشاره نمودیم به شفا و بهبودی از آنها رهنمون شدیم و برانسان فرهیخته دوستدار نفس تلاش کردن برای آنها دشوار نیست که از دردها و رنج‌های یابد و از خطرگاه‌ها آنها را نجات دهند و این بیماری‌هایی که زیر این اجناس از انواع و اشخاص هست به دقت بررسی می‌کند و نفس را از آن درمان می‌کند و با مقابله کردن با آنها از درمان‌هایی که به خداوند عزیز و جلیل راغب گردد معالجه می‌کند و بعد در توفیق است که این توفیق به تلاش و کوشش نزدیک است و هر یک از آن دو با دیگری به کمال می‌رسد."